

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُمَّ وَأَنْطِقْنِي بِالْهُدَىٰ وَ أَلْهَمْنِي التَّقْوَىٰ وَ وَفَّقْنِي لِئَلَّتِي هِيَ أَرْكَىٰ»

(بخشی از دعای مکارم الأخلاق امام سجاد علیه السلام)

همان‌طور که پیش از این وعده داده بودم، به نقد برخی سخنرانی‌های نادرست خواهم پرداخت. در ابتدا باید بگویم از این نکته غافل نیستم که برای نقد کردن، باید هم علم نقد کردن را داشت و هم ادب نقد کردن. حتی اگر کسی که نقد می‌شود هیچ کدام را نداشته باشد! بنابراین با علم و ادب در این عرصه گام نهاده‌ام و اگر جایی به خطا رفتم، از باب «فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» [۵۱:۵۵] این حقیر را متوجه اشتباهش کنید.

جناب آقای سیدحسن آقامیری ظاهراً طلبه هستند؛ به‌خاطر سبک سخنرانی جوان‌پسند و تکیه‌ی مطلق بر صفت «رحمت الهی»، بسیار زود مورد توجه افراد مختلف قرار گرفته‌اند. آن دسته از کسانی که اطلاعات دینی و اسلامی چندانی نداشته و ندارند سخنان ایشان را به عنوان حجت (!) می‌پذیرند و کسانی که اندک اطلاعاتی در مسائل و موضوعات قرآنی و روایی دارند، به سادگی از کنار سخنان ایشان گذر نمی‌کنند. باید توجه داشت که مقدمه‌ی تبلیغ دین و ادعای اینکه رسالت تبلیغ دین بر دوش ماست، فهم درست از دین و سپس استفاده از لوازم و ابزارهای علمی متقن برای تبلیغ است. وگرنه نتیجه‌ی فهم نادرست از دین و تلاش برای انطباق قرآن و روایات با عقاید و تصورات و توهّمات شخصی، سرانجامش می‌شود رشد و بروز گروه‌های فکری منحرف مانند حلقه کیهانی که در جلسات دعوت به ترک نماز می‌کنند چون خداوند رحیم است: «رحمانیت عام خدا شامل کسانی می‌شود که در شبکه شعور کیهانی عضو هستند و باید برای رسیدن به این مرحله، نماز را که ترمز دستی حرکت در این مسیر است کنار بگذارند». (بخشی از سخنرانی محمدعلی طاهری، استاد جلسات حلقه کیهانی) و نتیجه‌اش می‌شود سلسله‌های صوفی نعمت‌اللهی که تجاوز به نوامیس مردم را حلال می‌کنند و واجبات شرعی (مانند نماز، روزه و ...) را ظواهر شرع دانسته که پس از مدتی باید کنار گذاشته شوند! بنابراین لازم است که در پذیرش حرف‌ها و سخنانی که به هر نحوی ارتباطی با دین، توحید، خدا، پیامبر، قرآن و امثال این کلیدواژه‌های مهم و اساسی در دنیا و آخرت دارند به بهترین شکل دقت، توجه و حساسیت داشته باشیم. امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِيَّاكَ وَ خَصَلْتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ: إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَنَّ بِمَا لَا تَعْلَمُ» از دو صفت دوری کن که هر کسی هلاک شد از آن جهت بود: بپرهیز از اینکه با نظر شخصی به مردم فتوا بدهی یا به آنچه که نمی‌دانی دین‌داری کنی. (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۲) و باز فرمودند: «مَنْ أْفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وُزْرٌ مِّنْ عَمَلِ بَقُيَاةٍ» هر کسی بدون دانش و آگاهی و بدون سنجش درستی سخنش، برای مردم فتوا بدهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه کسی که به فتوایش عمل کند دامن‌گیر اوست.» (همان)

اما مهم‌ترین اشکالی که جناب آقای "سیدحسن آقامیری" در برخی سخنرانی‌هایشان دارند تحلیل‌های نادرست و نتیجه‌گیری‌های غلط بر مبنای تصورات موهوم شخصی، برخی روایات ساختگی و برخی گفته‌ها و روایات ضعیف است. موضوع این بخش از نقد، نقد یکی از پادکست‌ها (یا به فارسی: پادپخش!) با عنوان «پدر مهربان» است که حاوی مطالبی کاملاً سطحی و برداشت‌هایی کاملاً غلط از ذات بی‌مثال الهی و جایگاه والای پیامبر و معصومین علیهم السلام است. قیاس‌هایی نابجا و عقیم که ناشی از فهم نادرست موضوع «توحید» است. در یادداشت "[خدای من، خدای تو، خدای ما](#)" به‌طور کامل توضیح دادم که بسیاری از اشتباهات، انحراف‌ها و کوتاهی

های انسان از فهم نادرست از موضوع توحید ریشه گرفته است. در این پادکست در نخستین گام به یک جمله ی اشتباه می رسیم. در ثانیه ۰۰:۴۷ از این پادکست جناب آقامیری می گویند: «ما دو تا قرآن داریم. یه قرآن صامت که همین کتابیه که توی دست من و شماسست الفاظه. یه کسی این الفاظ رو برای ما فرستاده. توی چه حالی بوده وقتی این الفاظ رو فرستاده؟ قرآن ناطق معرف حال خداست.»

آیا خداوند «حال» دارد؟

مدعا این است که خداوند در هنگام انزال قرآن، «حال» داشته است.

پاسخ این است که خداوند یک موجود غیرمادی و مجرد است؛ جسم نیست که دگرگونی و کمی و کاستی داشته باشد. وقتی برای کسی «احساس» و «حال» قائل شویم، یعنی او در لحظات و اوقات گوناگون دارای حالت ها و احساس های مختلف است. مثلا در یک زمان شاد است و در زمانی دیگر غمگین. و هر کدام از این حالت ها، ناشی از احساس، درک و پذیرش آسیب ها، خطرات و موفقیت ها و ... است. در نتیجه آن موجود را منفعل و تأثیرپذیر فرض کرده ایم. **خداوند به دلیل ذات بسیط و یک پارچه ای که دارد، نمی تواند دارای دگرگونی باشد. اگر او را دارای حال و به تبع آن، دگرگونی حال بدانیم، او را یک موجود مادی و هم رتبه ی انسان و موجودات ممکن پنداشته ایم.**

«كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ فَقَالَ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» مَا ذَلِكَ الْغَضَبُ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ الْعِقَابُ، يَا عَمْرُو إِنَّهُ مِنْ زَعْمِ أَنْ اللَّهَ قَدْ زَالَ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةَ مَخْلُوقٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَفْزَهُ شَيْءٌ فَيُغَيِّرُهُ؛ فِي مَجْلِسِي فِي نَزْدِ إِمَامِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوَدِمَ كَيْ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ وَارْدَ شَدَّ وَگفت: قربانت گردم خدای تبارک و تعالی که می فرماید: «هر که غضب من به او درآید سقوط کند» معنای این غضب چیست؟ فرمود: آن کیفر و عذاب است. ای عمرو کسی که گمان کند خدا از حالی به حال دیگر در آید او را به صفت مخلوق توصیف نموده است، خدای تعالی را چیزی تحریک نمی کند تا تغییرش دهد.» اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۰

این ادعا نیز که خداوند در هنگام نزول قرآن یک حال به خصوص داشته است که معصومین آن حال را بیان کرده اند ادعایی جدید و نو است که اگر ادله ای پشت آن باشد لازم است تا به صورت علمی و منطقی بیان بشود وگرنه جز یک ادعای بیهوده، چیز دیگری نیست. توجه شود که اگر از یک موضوع علمی صحبت می کنیم می بایست شرایط و ضوابط گفتمان علمی را نیز رعایت کنیم؛ اگر درباره ی موضوعی از یک علم صحبت کنیم اما شرایط و ضوابط و منطق آن گفتمان را رعایت نکنیم، هر چه گفته باشیم مربوط به آن علم و علمی نیست.

نتیجه: خداوند حال ندارد و در هنگام انزال قرآن نیز دارای حال و احساس نبوده است. چون دگرگونی حال و تغییر حال مخصوص مخلوقات خداوند است نه خود خداوند. نسبت دادن حال به خداوند به معنای توصیف او به عنوان یک مخلوق می باشد و این اشتباه است. معصومین علیهم السلام در هیچ کجا درباره ی موضوعی به نام حال خداوند در هنگام نزول قرآن صحبت نکرده اند.

قرآن را باید بر اساس حال پیامبر و معصومین ترجمه و تفسیر کرد!

جناب آقامیری در بخش دیگری از سخنان‌شان می‌گویند: «بعضیا میگن یه عده گفتن حسبنا کتاب الله. وقتی قرآن رو ترجمه می‌کنیم بدون توجه به حالات پیامبر و حالات اهل‌بیت، یعنی ما هم گفتیم حسبنا کتاب الله. حال پیامبر را باید به قرآن ضمیمه کنیم.» یکی از نقاط ضعف بارز جناب آقامیری این است که سخنان‌شان در یک بازه‌ی زمانی مثلاً ۱۰ دقیقه‌ای هیچ ارتباطی با هم ندارند؛ البته سخنرانی کامل از ایشان به ندرت پیدا می‌شود. برای مثال این ادعا که خداوند یک حال دارد که معصومین آن را بیان کرده‌اند ارتباطی با اینکه حال پیامبر در هنگام نزول قرآن را باید به ترجمه‌ی قرآن اضافه کنیم ندارد. اگر هر کدام را مقدمه‌ی یک استدلال فرض کنیم، مقدمه‌ی دوم استدلال و نتیجه‌ی استدلال در سخنان ایشان وجود ندارد یا شاید بهتر است بگوئیم نمی‌تواند وجود داشته باشد. چون ظاهراً دلیل مستندی پشت طرح این موضوع نیست. اما می‌رسیم به این سؤال: هدف از ترجمه‌ی قرآن چیست و آیا ارتباطی میان حال معصومین و ترجمه‌ی قرآن وجود دارد؟

پاسخ: ترجمه‌ی قرآن دو گونه است: ۱. ترجمه حرفی: یعنی همان تحت اللفظی. هر واژه از زبان عربی به زبان مقصد تبدیل و جایگزین می‌شود تا معنای آیه مشخص شود. ۲. ترجمه بیانی: دقیقاً ترجمه‌ی همان الفاظ یا واژگان زبان عربی نیست، اما اصالت آن حفظ شده و در کنار ترجمه‌ی واژگان زبان عربی، مفهومی متناسب با همان آیه ارائه می‌شود که به آن ترجمه‌ی تفسیری نیز می‌گویند. هدف از ترجمه‌ی قرآن کریم، فهم حال معصومین در هنگام نزول قرآن نیست. هدف، درک و فهم معنای لغوی آیات است و اینکه افراد غیرعرب زبان یا کسانی که آشنایی اندکی با زبان عربی دارند با مفاهیم بلند آیات قرآن آشنا شده و انگیزه‌ای داشته باشند تا تدبر و تأمل خود را در محتوای آن افزایش دهند. در ترجمه‌ی قرآن کریم نباید چیزی به اصل قرآن اضافه کنیم که معنا و مفهوم آن را تغییر دهد یا اینکه این شائبه پیش بیاید که چیزی به قرآن اضافه کرده‌ایم که در آن نبوده است. البته ترجمه‌ی تفسیری بسیار مناسب و به‌جاست اما اینکه اصل را ترجمه‌ی قرآن همراه با تفسیر حال معصومین در هنگام نزول قرآن قرار بدهیم، نتیجه‌اش می‌شود همان انحرافی که درباره‌ی دو کتاب تورات و انجیل رخ داد. آن انحراف هم این بود که سوای دست بردن در اصل این کتاب، در انتقال پیام و ترجمه‌ی این کتاب نیز دست برده شد و مواردی اضافه کردند که جزء آن کتاب نبود و اصلاً معنا و مقصود جملات کتاب آن نبود؛ «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از طرف خداست.» [۲:۷۹] اینکه حال پیامبر در هنگام نزول قرآن چه بوده است هیچ ارتباطی با ترجمه‌ی الفاظ قرآن کریم ندارد. تفسیر «حدیث ثقلین» این نیست که حال پیامبر را به ترجمه قرآن اضافه کنیم تا مبادا یک وقت در گروه معتقدان به حسبنا کتاب الله قرار بگیریم! بهتر بود برای اینکه این شبهه پیش نیاید، جناب آقامیری می‌گفتند قرآن را بدون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بدون اهل‌بیت علیهم‌السلام نمی‌شود تفسیر کرد و نمی‌شود آن را خواند و پذیرفت. چرا که قرآن، صامت است و تنها تفسیر کننده‌ی حقیقی آن، پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند. در این صورت هیچ شبهه و شائبه‌ای درباره‌ی این کلام وجود نخواهد داشت.

زمانی که خداوند به پیامبر خطاب می‌کند: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ؛ اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم، و هیچ‌کس از شما نمی‌توانست از (مجازات) او مانع شود» از آیه ۴۴ تا ۴۷ سوره الحاقه، با این وجود چگونه می‌توان چیزی را به قرآن اضافه کرد؟ حتی پیامبر نیز حق اضافه کردن کلمه یا حرفی از جانب خود به قرآن را نداشت: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ؛ بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم!» [۱۰:۱۵]

اکنون که فهمیدیم نتیجه‌ی اضافه کردن کلمه‌ای از پیش خود به قرآن حتی توسط پیامبر، چه عاقبتی در پی دارد، حال ما انسان‌های

عادی چگونه خواهد بود وقتی بخواهیم از پیش خود با عناوین دروغین و متوهمانه مثل «انضمام حال معصومین به ترجمه قرآن»، چیزی به قرآن و مفاهیم آن اضافه کنیم؟

نتیجه: در ترجمه‌ی قرآن تنها بایستی الفاظ و کلمات را در معنای واقعی آن‌ها ترجمه کرد و حال و احوال پیامبر و معصومین علیهم‌السلام ارتباطی با ترجمه‌ی قرآن ندارد. در ترجمه‌ی تفسیری قرآن نیز حق اضافه کردن مفاهیم غیرمرتبط به آیه را نداریم. پیامبر حتی با وجود عصمت نیز حق اضافه کردن کلمه و حرفی از خود به قرآن را نداشت، بنابراین ما به عنوان انسان‌های عادی حق هیچ‌گونه انضمام حرف و کلمه به خود قرآن و یا حتی ترجمه‌ی آن به صورتی که ارتباطی با مفهوم آن نداشته باشد را نداریم.

تب کردن پیامبر برای ابی لهب!

آقای سیدحسن آقامیری در گوشه ای دیگر از سخنرانی‌شان پیامبر را دعاگوی ابولهب معرفی می‌کنند. «تو که ترجمه‌ی قرآن می‌کنی چطور بدون توجه به حال اهل بیت ترجمه‌ی قرآن نوشتی. چطور «تبت یدا ابی لهب و تب» رو دیدی، تب کردن پیغمبر برای ابی لهب رو ندیدی؟ نمازهای شبی که آقا رسول الله رو پنجه‌ی پا می‌ایستاد و برای ابوجهل و ابولهب می‌خوند و برای هدایت‌شون دعا می‌کرد رو ندیدی؟ اونها رو باید به این آیه اضافه کنی.»

پاسخ: درباره‌ی روابط پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با ابولهب در منابع تاریخی مواردی بیان شده است. در زمان تولد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جناب حمزه سلام‌الله‌علیه (عموی پیامبر) هر دو برای شیر خوردن به ثویبه، کنیز ابولهب سپرده شدند (الإستیعاب، ج ۱، ص ۲۸) که در برخی منابع تاریخی، این کار نشانی از علاقه‌ی ابولهب به برادرزاده‌ی خود (محمد امین) حتی در حد شیفتگی دانسته شده است. پس از این موضوع، ابولهب دختران پیامبر را برای پسران خود انتخاب می‌کند. ابن هشام از قول سهیلی آورده است: «كانت رقية بنت رسول الله تحت عتبة بن أبي لهب و أم كلثوم تحت عتيبة فطلقاهما بعزم أبيهما عليهما و أمها حين نزلت: تبت یدا ابی لهب.» (السيرة النبوية، ج ۱، ص ۶۵۳) رقیه و أم کلثوم دو دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در عقد دو پسر ابولهب به نام‌های عتبه و عتیبه بودند که پس از نازل شدن آیه‌ی «تبت یدا ابی لهب و تب»، به دستور پدر و مادرشان از این دو دختر طلاق گرفتند تا به وعده‌ی ابولهب، دختران سعید بن عاص به عقد آن‌ها درآیند. در کتاب الإصابة ج ۸ ص ۴۶۰ آمده است که «عتبه با أم کلثوم ازدواج کرد اما ارتباطی میان این دو نبود تا زمانی که پیامبر به بعثت رسید و از هم جدا شدند.»

ارتباط ابولهب با پیامبر در قبل از بعثت ایشان، تنها به همان شیر خوردن پیامبر از کنیز ابولهب و ازدواج دختران پیامبر با پسران ابولهب منتهی می‌شود و پس از بعثت نیز پیامبر نه ارتباط و صلہ رحمی با ابولهب داشت و نه دعایی برای هدایت ایشان می‌کرد. بلکه در برخی روایات داریم که پیامبر، سوره «مسد» را خوانده و در قنوت نماز خویش هم به ابولهب و ام جمیل (همسر ابولهب) لعن می‌فرستاده‌اند. ارتباط ابولهب با پیامبر تا زمانی که پیامبر ادعای بعثت نکرده بود اندک رونقی داشت، اما به محض ادعای رسالت از سوی پیامبر، ابولهب اولین کسی بود که با پیامبر قطع ارتباط کرده و اولین کسی بود که ایشان را به دروغ‌گویی، دیوانگی، شاعر بودن و مسخره کردن قریش با سخنان پوچ (!) متهم کرده و به جوسازی‌های گسترده علیه ایشان همراه با همسر خود اقدام کرد. در هیچ کدام از منابع دست اول تاریخ اسلام و منابع روایی نیز، خبری در رابطه با نماز شب خواندن و دعای هدایت برای ابوجهل و ابولهب توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست.

بعلاوه اگر پیامبر را دعاگوی ابوجهل و ابولهب بدانیم، در این صورت بایستی معصومین دیگر را نیز دعا کننده برای دشمنان خدا بدانیم؛ چرا که معصومین علیهم السلام به صورت تمام و کمال ادامه دهنده‌ی راه و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده‌اند. اگر معصومین دعا کننده‌ی دشمنان خدا و دشمنان خود باشند، پس نتیجه می‌گیریم در یکی از بخش‌های مهم دین (تبری)، نعوذ بالله کاهل و غافل بوده‌اند (که این فرض محال است!) و اگر معصومین دعا کننده‌ی دشمنان خود نبوده‌اند ثابت می‌شود که آنان از روش و راه و پیامبر - که به ادعای جناب آقامیری دعا کردن برای دشمنان خدا و دشمنان دین بوده - پیروی نکرده‌اند که باز هم محال است. در پایان به این نتیجه خواهیم رسید که صورت مسئله، یعنی دعا کردن پیامبر برای دشمنان از اساس باطل است چرا که هیچ کدام از وجوه این شبه استدلال جناب آقامیری صحیح از آب در نمی‌آید. این فرض در حالی است که یکی از فروع دین اسلام تبری از دشمنان خداست نه دعا برای هدایت آنها! در این صورت آقای سیدحسن آقامیری باید بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله تکیه زده و با همان لحنی که برای ابولهب صدای‌شان را محزون می‌کنند، بگویند: امام علی علیه السلام برای معاویه هر روز و هر شب دعا می‌کردند! حضرت زینب سلام الله علیها قاتلان کربلا را در نماز شب خود دعا می‌کردند! حسنین علیهم السلام قاتلین مادر شهیده‌شان و قاتل پدر معصوم‌شان را روی سر گذاشته و به نیت آنها نذر می‌دادند! ذکر امام حسن علیه السلام دعا برای جعه بود! شبی نمی‌گذشت مگر اینکه امام حسن علیه السلام حتما برای معاویه دعا می‌کرد! امام حسین علیه السلام درست است که بر علیه یزید قیام کرد، اما چرا نمی‌گوییم که برای هدایت او روز و شب تلاش می‌کرد و قس علی هذا. بنابراین می‌بینید که دروغ ساختن برای اهل بیت و تاریخ جعل کردن کاری ندارد و به راحتی با کمی وقت گذاشتن می‌شود امثال این توهمات را به ساحت مقدس معصومین علیهم السلام منسوب کرد و پس از آن هم ادعا کرد که طلبه و عالم دین هستیم!

در جای جای قرآن، خداوند پنهان‌کنندگان بینات و آیات روشن الهی را لعن کرده است [۲:۱۵۹] کسانی که جبت و طاغوت را می‌پرستند لعن کرده است [۴:۵۲] کسانی که به خدا بدگمان هستند و حرف‌هایش را دروغ می‌پندارند لعن کرده است [۶:۴۸] آنها که خداوند و پیامبرش را آزار می‌دهند لعن کرده است [۳۳:۵۷] کسانی که کافر شدند و کافر از دنیا رفتند را لعن کرده است [۲:۱۶۱] و امثال این آیات. مرور این آیات حتی به صورت ظاهری برای فهم میزان دوری دشمنان اسلام و دشمنان پیامبر از رحمت خدا کافی است. پیامبر نیز که جز وحی سخنی نمی‌گفت و جز در مسیر عبودیت الهی کاری انجام نمی‌داد و خود نخستین معلم قرآن و اولین عامل به آیات نورانی قرآن بود، دشمنان خداوند و قرآن و اسلام و خود را لعن می‌کرد. پس آیا جناب آقامیری قرآن جدیدی را دیده‌اند که پیامبر در آن برای ابولهب تب کرده است؟! و اگر چنین نیست، ایشان از عاقبت دروغ بستن به خدا و پیامبر آگاهی دارند و این سخنان را بازگو می‌کنند؟

در پایان این بخش، هم جناب سیدحسن آقامیری و هم تمامی مخاطبان و خوانندگان را توصیه می‌کنم به تأمل در این سؤال: چرا خداوند متعال از بین تمامی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها نام ابولهب را در قرآن آورده و او را به اسم لعن می‌کند؟ چرا نام ابوسفیان، ابوجهل و دیگران در قرآن نیامده است و تنها نام ابولهب آمده است؟ آیا گناه ابوسفیان و ابوجهل کمتر از ابولهب بوده است؟ فتأمل!

نتیجه: روابط پیامبر با ابولهب تنها در زمان پیش از بعثت اندکی رونق داشت اما پس از بعثت، ابولهب به نخستین و بزرگ‌ترین دروغ‌ساز بر علیه پیامبر تبدیل شده و تا لحظه‌ی مرگ هم دست از دشمنی بر علیه خدا و پیامبر برنداشت. پیامبر هیچ‌گاه برای هدایت ابولهب دعا نکرد. در قرآن، خداوند به کفار و منافقین و مشرکان لعن فرستاده و آنان را از رحمت خویش دور دانسته است.

پیامبر نیز به آیات قرآن عمل می‌کردند. بنابراین ابولهب که یکی از بزرگ‌ترین دشمنان پیامبر بود همواره مورد لعن و نفرین پیامبر قرار می‌گرفت. در هیچ منبع تاریخی، نشانی از ارتباط گرم و تب کردن پیامبر برای امثال ابولهب و ابوجهل نیست.

شیعیان شخصیت حسین بن علی را تحریف کرده اند!

«تا کی می‌خوایم جای امام حسین قضاوت کنیم. بسه هر چقدر از خودمون گفتیم به اسم امام حسین. زیر تیغ شمر بود داشت برایش دعا می‌کرد. این حالشه!» فعلا آن کسی که شخصیت امام حسین علیه‌السلام را تحریف کرده و به جای ایشان درباره‌ی دشمنان خدا قضاوت می‌کند، گوینده‌ی این پادکست است که برای یک هدف مقدس (بیدار کردن مردم نسبت به رحمت الهی) از هر وسیله و ابزاری استفاده‌ی نابه‌جا می‌نماید و سپس در مقام حق نشسته و ندای «هل من مبارز» سر می‌دهد! این عین بلاهت است که تصور کنیم امام حسین علیه‌السلام برای بدبخت‌ترین اُمّت در زیر تیغ خنجر دعا کرده‌اند؛ در منابع دست اول تاریخی و مقاتل معتبر دست اول، هیچ اثری از دعا کردن امام حسین علیه‌السلام برای شمر نیست. در برخی مقاتل، خبری درباره‌ی مذاکره‌ی امام علیه‌السلام با عمر بن سعد لعنة الله عليه وجود دارد که در این مذاکره، امام سالم بودن او، خانواده و اموال و املاکش را در صورت روی گرداندن از جنگ تضمین می‌کند اما عمر نپذیرفته و جنگ را ترجیح می‌دهد (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۸) درباره‌ی شمر نیز تنها از مقتل أبی‌مخنف (که اصل آن موجود نیست) در منابع متأخر نقل شده که امام علیه‌السلام در هنگام شهادت چند جمله به شمر فرمودند: «تو که حسب و نسب مرا می‌شناسی چرا می‌خواهی مرا بکشی؟» شمر جواب داد: «اگر من تو را نکشم چه کسی جایزه‌ی یزید را بگیرد؟» امام فرمودند: «شفاعت من و جدم رسول خدا نزد تو بزرگ‌تر است یا جایزه‌ی یزید؟» شمر پاسخ داد: «یک دانگ از جایزه‌ی یزید نزد من محبوب‌تر از تو و جد توست.» جالب است که در همین خبر درج شده که امام علیه‌السلام از شمر درخواست کرد: حالا که می‌خواهی مرا بکشی پس اندکی آب به من بنوشان!! و جالب‌تر اینکه بسیاری از کتاب‌های تاریخی و مقاتل از أبی‌مخنف این جملات را نقل کرده‌اند در حالی که اصل کتاب أبومخنف و اخبار منتسب به او محل تردید، مجعول و مشکوک است. شیخ عباس قمی (ره) درباره‌ی کتاب «مقتل أبی‌مخنف» می‌گوید: «المقتل الذی بآیدینا و ینسب إلیه فلیس له بل و لا لأحد من المؤرخین المعتمدین؛ کتاب مقتلی که به او منتسب می‌شود و در دست ماست، نه از او و نه از هیچ کدام از مورخان مورد اعتماد نیست» (الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۱۵۵) و علامه سید محسن امین درباره‌ی کتاب مقتل أبومخنف گفته است: «فمن یقین أنه لیس له و أفضل دلیل علی زیف هذه النسبة، نسبة الكتاب إلی أبی‌مخنف هو هذه المواضیع الواهية و الروایات الکاذبة و نحن نجل أبامخنف بمقامة الشامخ عن کتابة مثل هذه السفاسف؛ به یقین که این کتاب از او نیست و روشن‌ترین دلیل برای اینکه این کتاب از أبومخنف نیست، مطالب پوچ و روایات دروغین در آن است و ما مقام شیخ را بزرگ‌تر از آن می‌دانیم که این مطالب سخیف را بنویسد.» (مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۵۵) و علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین گفته‌اند: «و لا یخفی أن الكتاب المتداول فی مقتله علیه السلام المنسوب إلی أبی‌مخنف قد اشتمل علی کثیر من الأحادیث التي لا علم لأبی‌مخنف بها و إنما هی مکذوبة علی الرجل و قد کثرت علیه الکذابة و هذا شاهد علی جلالته؛ پوشیده نیست که کتاب رایج در مقتل امام حسین علیه‌السلام که منسوب به أبومخنف است حاوی بسیاری از احادیثی است که وی از آن‌ها خبر نداشته و آن‌ها را به دروغ به این مرد نسبت داده‌اند و این فراوانی دروغ‌ها نشانه‌ای بر بزرگی اوست.» (مؤلفون الشیعة فی صدر الإسلام، ص ۴۱) برای مثال یکی از دروغ‌هایی که در کتاب «مقتل الحسین علیه‌السلام» به أبومخنف نسبت داده شده این است که أبومخنف که در سال ۱۵۸ هجری قمری از دنیا رفته، از کلینی که مربوط به قرن چهارم است خبر نقل کرده است!! حتی اگر معتبر نبودن این خبر از جهت سندیت را کنار بگذاریم و نبینیم، محتوای این خبر سراسر اشکال است که چگونه امام علیه‌السلام از دشمن

خود درخواست آب کرده‌اند حال آنکه برای هیچ‌کدام از شهدای کربلا (جز حضرت علی اصغر) درخواست آب نکردند و شأن ایشان به عنوان امام معصوم و محور هستی، اقتضا نمی‌کند که از فردی پلید و پست مانند شمر بن ذی الجوشن درخواست نوشاندن قطره‌ای آب به خود نمایند!

بنابراین نتیجه می‌گیریم: اولاً روایتی که جناب آقامیری به آن استناد کرده و می‌گویند امام زیر تیغ شمر برای هدایتش دعا می‌کرد، وجود خارجی ندارد. ثانیاً در صورتی که با تسامح و چشم‌پوشی، صحبت جناب آقامیری را مستند به خبر فوق از ابومخنف کنیم، باز هم ضعف این خبر و اخبار مشابه آن را به حد کافی از زبان علمای متخصص در حدیث و خبر خواندیم و اثبات کردیم مطالب منتسب به ابومخنف در کتب مقاتل، اعتباری ندارد. در نتیجه، آنچه که جناب آقامیری گفته‌اند تنها زائیده‌ی خیال خودشان است و نه چیزی دیگر. با این وجود چه کسی شخصیت حسین بن علی علیه‌السلام را تحریف می‌کند؟

پایان

در نهایت، در یک نگاه کلی می‌توان درباره‌ی این پادکست گفت که مطالبش بی‌اندازه با هم بی‌ارتباط است. برای نمونه نکته‌ای که درباره‌ی قرآن صامت و قرآن ناطق و معرفی حال خداوند از سوی معصومین گفته می‌شود بدون نتیجه‌گیری رها شده و مبحث دیگری که بی‌ارتباط با موضوع است آغاز می‌شود بدون آنکه مخاطب بتواند متوجه ارتباط آن با بخش پیشین و اصلاً هدف از طرح آن بشود. یکی از شگردهای امثال جناب آقامیری در سخنرانی این است که مطالب بی‌محتوا را در کوران سخنان احساسی و هیجانی و به غایت بی‌ارتباط با یکدیگر که بیان می‌کنند بدون نتیجه رها کرده و مخاطب را در یک بمباران فکری بدون یار و یاور رها می‌کنند تا کسی مطالب پیشین ایشان را مورد سؤال قرار ندهد. مخاطب تا بیاید موضوع قبلی را در ذهن پردازش کند و علامت رد یا قبول روی آن بزند، ایشان یک موضوع دیگر را طرح می‌کنند که هیچ نقطه‌ی وصلی برای آن با موضوع پیشین نمی‌توان یافت. ایشان در پایان این پادکست دعا می‌کنند: «بد دنیاییه این منبر! اگر به درد آخرت من نمی‌خوره ایشالا همین الان از من بگیرن.» ما هم دعا می‌کنیم خداوند به حق پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت مطهر و معصوم علیهم‌السلام ایشان را متوجه اشتباهاتشان گردانیده و به صراط مستقیم الهی هدایت نماید و به شنوندگان سخنان ایشان و خوانندگان این مطلب و بنده‌ی حقیر نیز توفیق فهم درست دین و مبانی عقاید اسلامی را عطا فرموده و ما را به راه تحقیق و تأمل رهنمون نماید إن شاء الله.

والسلام

مسعود صفری - پذیرای انتقادات و نقطه‌نظرات شما درباره‌ی محتوای این موضوع هستم

<http://pcsafari.ir>

msafari1014@yahoo.com